

زینب علیها السلام بانوی گل‌های کبود

گلبرگ‌هایی از زندگانی حضرت زینب علیها السلام

www.ketab.ir

علی تبریزیان

سرشناسه : تبریزیان علی ۱۳۶۷
 عنوان و نام پدیدآور : زینب علیها السلام بانوی گل های کبود گلبرگ هایی از زندگانی حضرت
 زینب علیها السلام - علی تبریزیان
 مشخصات نشر : قم: امیرالعلم ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری : ۳۴۴ص
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۹۵۵-۷۹-۹
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 موضوع : زینب علیها السلام بنت علی علیه السلام ۶۲ق.
 رده بندی کنگره : ۲۴۱۳۹۰ت ۹/ ۲/ BP۵۲/
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/ ۹۷۴
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۵۳۸۹۶

"زینب" علیها السلام بانوی گل های کبود

گلبرگ هایی از زندگانی حضرت زینب علیها السلام

مؤلف: علی تبریزیان
 ناشر: امیرالعلم
 چاپ اول: ۱۳۹۱
 شمارگان: ۱۵۰۰
 قیمت: ۷۰۰۰ تومان
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی : سلیمان زاده

کلیه حقوق مادی و معنوی اثر برای مرکز پخش

«پرسمان دینی» محفوظ است

مرکز پخش

قم، پرسمان دینی

تلفن : ۷۸۳۱۰۹۰

تلفکس : ۸۸۳۱۷۹۰

تلفن همراه : ۰۹۱۹۷۴۷۰۷۴۲

سامانه پیامک : ۳۰۰۰۵۸۹۷۴۷۰۷۴۲

فهرست اجمالی

۷	 مقدمه
۱۲	 بخش اول: ولادت حضرت زینب علیها السلام
۱۶	 بخش دوم: مهر و محبت متقابل امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام
۱۸	 بخش سوم: حجاب و عفاف حضرت زینب علیها السلام
۲۰	 بخش چهارم: رنج‌های دوران کودکی و نوجوانی حضرت زینب علیها السلام
۲۸	 بخش پنجم: ازدواج حضرت زینب علیها السلام
۳۸	 بخش ششم: اقدام معاویه جهت وصلت با خانواده حضرت زینب علیها السلام
۴۱	 بخش هفتم: درایت و بینش حضرت زینب علیها السلام
۴۴	 بخش هشتم: مقام و منزلت حضرت زینب علیها السلام
۵۴	 بخش نهم: زهد و تقوی حضرت زینب علیها السلام
۵۷	 بخش دهم: سفرهای حضرت زینب علیها السلام
۶۱	 بخش یازدهم: کاروان امام حسین علیه السلام در مسیر کوفه
۶۵	 بخش دوازدهم: واقعه کربلا
۹۹	 بخش سیزدهم: یورش دشمن به خیمه‌ها
۱۰۷	 بخش چهاردهم: قتلگاه اهل بیت علیهم السلام
۱۱۷	 بخش پانزدهم: شام غریبان

بخش شانزدهم: رفتار دشمن با اسرای اهل بیت علیهم السلام در مسیر کوفه	۱۲۰
بخش هفدهم: وداع با قتلگاه	۱۲۳
بخش هجدهم: ورود کاروان اهل بیت علیهم السلام به شهر کوفه	۱۲۷
بخش نوزدهم: خطبه حضرت زینب علیها السلام در شهر کوفه	۱۳۴
بخش بیستم: خطبه حضرت زینب علیها السلام در کاخ ابن زیاد	۱۴۰
بخش بیست و یکم: اسرای اهل بیت علیهم السلام در مسیر شام	۱۴۷
بخش بیست و دوم: حضرت زینب علیها السلام در شهر شام	۱۵۴
بخش بیست و سوم: حضرت زینب علیها السلام در کاخ یزید	۱۵۹
بخش بیست و چهارم: خطبه حضرت زینب علیها السلام در کاخ یزید	۱۶۴
بخش بیست و پنجم: حراجه شام	۱۷۶
بخش بیست و ششم: دیدار ملک همسر یزید - با حضرت زینب علیها السلام	۱۸۰
بخش بیست و هفتم: یزید و تغییر سیاست خود با اسرای اهل بیت علیهم السلام	۱۸۶
بخش بیست و هشتم: ورود کاروان اهل بیت علیهم السلام به سرزمین کربلا در روز اربعین	۱۹۲
بخش بیست و نهم: ورود به شهر مدینه	۱۹۷
بخش سی و ام: دیدار حضرت زینب علیها السلام با فاطمه علیله	۲۱۰
بخش سی و یکم: کرامات حضرت زینب علیها السلام	۲۱۳
بخش سی و دوم: شجاعت و شهادت حضرت زینب علیها السلام	۲۱۸
بخش سی و سوم: رؤیای حضرت زینب علیها السلام قبل از رحلت	۲۲۲
بخش سی و چهارم: وفات حضرت زینب علیها السلام	۲۲۴
بخش سی و پنجم: معارف حضرت زینب علیها السلام	۲۲۸
بخش سی و ششم: اشعار و قصاید حضرت زینب علیها السلام	۲۴۲
بخش سی و هفتم: معارف حضرت زینب علیها السلام	۲۶۶
فهرست تفصیلی	۲۹۲
کتابنامه	۳۳۲

مقدمه

اضطراب و نگرانی بر جاننش چنگ زده بود. لحظات طاقت فرسایی را می‌گذراند. مات و مبهوت مانده بود و باور نمی‌کرد این آخرین دیدار اوست. چاره‌ای نداشت و باید تسلیم واقعیت می‌شد.

با جانی گداخته به سوی برادر قدم برداشت تا درقه‌اش کند.

برادر که طاقت دیدن حالت شکسته خواهرش را نداشت با کوله‌باری از غم راهی میدان شد؛ اما ناگهان صدای نحیف و گرفته «مهلاً مهلاً»ی خواهرش او را متوقف کرد.

نزدیک برادر رسید. چشم در نگاه او دوخت. بغض سنگینی راه گلویش را بست و درد عجیبی زخم‌های دلش را تازه کرد. ناباورانه آخرین نگاه‌ها را به او انداخت؛ خواست بگرید اما نتوانست.

برادر با دیدن چهره‌هراسان و ملتمسانه‌ او آرام در خود شکست و خواهر از شکستن او رنج کشید پس زود سکوت را شکست و با صدایی لرزان گفت:

«برادر جان! وصیت مادرم... بگذار گلویت را ببوسم...».

برادر را در آغوش گرفت و بوسه بارانش کرد.

سیلاب اشک چهره‌هاشان را شست.

برادر اشک‌های خواهر را با دست سترد و گفت: «بازگرد خواهرم؛ تقدیر چنین است!».

خواهر اما هر بار اراده می‌کرد تا برگردد، هراس وجودش را فرا می‌گرفت و اندیشه تنها و بدون برادر به خیمه‌ها برگشتن دلش را به لرزه می‌انداخت. برادر او را به شکیبایی و صبر فراخواند و از وعده‌های الهی و نعمت‌های بی‌کرانش سخن گفت و از خدواند خواستار مراقبت ویژه او و دیگر زنان حرم شد و این‌گونه بود که او را آرام روانه خیمه‌ها کرد.

و او ناباورانه به سوی خیمه‌ها گام برداشت و از سرنوشت تلخی که بر خاندانش رقم خورده بود آگاه بود. دلش را به ریسمان الهی گره زد و بر خدایش توکل کرد و از او خواستار آرامش و عفو شد و برای حسینش دعا فرمود تا شاید...

ناخود آگاه قلبش به تپش افتاد، رنگش پرید و عرق سردی بر چهره‌اش نشست. به آسمان نگریست، کبود بود و گرفته.

دوان به سوی میدان رفت. هراسان بود. چندین بار به زمین افتاد و از جای برخاست و باز قتلگاه را دنبال کرد. جامه‌اش به زمین کسیده می‌شد و هر قدر برادرش را نزدیکتر می‌یافت، زمزمه «اخی، اخی» اش بلندتر می‌شد. به او رسید در حالی که چهره‌اش غبار آلود و لباس‌هایش خاکی بود.

برادر را که زخم خورده دید و خون‌آلود، ناگهان سردی سکوت بر او چیره شد. آرام گریست و ناباورانه پرسید: «آیا تو برادر منی؟! تو همان عزیز رسول خدایی؟! تو فرزند فاطمه‌ای که این‌گونه بر خاک و خون خفته‌ای?!».

پاسخی نشنید!

بالحنی غم‌آلودتر باز تکرار کرد و باز پاسخی نشنید. نگاه خسته و ملتمسانه‌اش را بر او انداخت و با تمام وجود گریست و از عمق جان او را خواند و سوگند دادش به نام رسول، به مادر و پدرش تالاب از هم باز کند و درون شعله‌ور و ملتهبش را به کلامی بیارامد.

ناگهان دیدگان گریانش متوجه لب‌های او شد که به سختی تکان می‌خورد. صورتش را نزدیکتر برد. صدای بی‌رمقش را شنید: «خواهرم، روز جدایی من با توست ... جدت رسول خدا ﷺ بازگشت مرا انتظار می‌کشد».

شنید و دردمندانه نالید. برادر را در آغوش گرفت و سرش را به سینه نهاد و چونان شمعی بی‌قرار سوخت.

برادر که چنین دید، گفت: «خواهرم بیش از این دلم را نسوزان ... تو را به خدا آرام باش، تو را به مهر رسول بی‌تابی مکن ...».

اما او گریه کنان پاسخ داد: «چگونه آرام باشم آنگاه که در خون خود غلط می‌زنی، چگونه تاب آورم وقتی که می‌خواهند تو را از من بگیرند ...؟! نه ... نخواهم گذاشت». با شهادت از جای برخاست و نزد سرکرده دشمن رفت: «ای عمر سعد! وای بر تو، به نظاره ایستاده‌ای که فی‌البدن رسول خدا ﷺ را در برابر چشمانت تکه تکه کنند ...!!».

عمر سعد روی گرداند.

نگاهش را به لشکریان دوخت: «ای یاران عمر سعد! دریابید فرزندان رسول خدا ﷺ را ...».

اما آنان نیز ...

صدای خسته برادر او را به خود آورد: «خواهرم؛ به خیمه برگرد و از این بیگانگان گرگ صفت دور شو ...».

با شنیدن این سخن قطره قطره وجودش ذوب شد و سیلی از اشک سد بغضش را در هم شکست. های‌های گریست، آخر چگونه می‌توانست برادر را میان و خوشی چنان خونخوار تنها گذارد.

آرزو کرد: «ای کاش جهاد بر زنان جایز بود تا جان را نثارش می‌کرد».

چاره‌ای نبود. باید از امر مولای خود پیروی می‌کرد. پس ناگزیر به سوی خیمام برگشت.

هر قدمی که برمی داشت به پشت سر نگاه می کرد و برادر را با چشمانش بدرقه می کرد و می گریست و از آنچه بر سر حبیبش آورده بودند به خدایش شکایت کرد. وارد خیمه شد و گوشه ای خزید. گریه امانش را بریده بود...

در خلوت تلخ خویش روزهای شیرین با برادر را تداعی کرد و گریست. دقایقی گذشت و ناگهان صدای هلهله ای برخاست. از خیمه بیرون آمد. فضای دشت آکنده بود از غبار پایکوبی دشمن و آسمان حتی به کبودی می زد! لحظه ای تردید کرد: «مبادا...» اما زود تردیدش را زدود و خود را شتابان به خیمه امام سجّاد علیه السلام رساند: چه رخ داده است...؟ این صدای هلهله از چیست؟

حضرت با چشمانی اشک آلود نگاهش را به دیدگان عمه دوخت و آهسته گفت: «انا لله و انا الیه راجعون...».

زینب علیها السلام بر جای ماند بی حرکت ایستاد. عرق حادثه بر صورتش نشست. چهره برادر از خیالش عبور کرد. سراسیمه از خیمه تا قتلگاه برادر دوید، در حالی که با ناله ای تاب سوز برادرش را صدا می زد...

وقتی از دور گل پر پر شده وجودش را دید که از شدت تشنگی پژمرده شده بود، بر زمین افتاد. زبانش از ناله ماند. احساس خفگی کرد، با جرات اما زانوانش تاب نیاورد و باز بر زمین خورد.

یارای دویدن نداشت. خود را تا پیکر برادر، بر خاک خون خیز صحرا کشید... پیکر بی سر برادر را که از نزدیک دید، ناله ای سر داد که آسمان و زمین به لرزه درآمد و چنان آهی کشید که نزدیک بود روح از بدنش جدا شود. برادر را چندین بار با تمام وجود خواند اما...

ناباورانه تسلیم این حقیقت شد که حسین علیه السلام هم پر گشود... اشک هایش هنوز بر چهره می غلطید. دست هایش را زیر پیکر برادر گرفت و با سوز دل و نهانی شلعه ور و صدایی گرفته رو به آسمان گفت: «اللهم تقبل منا هذا القربان».

آنچه در این اثر ارائه خواهد شد مربوط به زندگی حضرت زینب علیها السلام از تولد تا رحلت ایشان می باشد که با بیانی موضوعی به مراحل مختلف زندگی آن حضرت پرداخته شده است.

در این نوشتار سعی بر اختصار و دوری از اطناب بوده است. لذا از ذکر مطالبی که با زندگی آن حضرت ارتباط کمتری دارند خودداری شده است.

در پایان بر خود لازم می دانم که از استاد فرزانه «علاء تبریزیان» که مشوق اصلی من جهت تألیف این کتاب بود و مراد در این مسیر یاری نمود کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم و خالصانه از خداوند متعال برای ایشان مسئلت دارم همان گونه که عشق فراگیری و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام ما را در دنیا کنار هم قرار داده است، در آخرت نیز کنار هم قرار دهد و خداوند به حق همنشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام را به ما عطا فرماید.

علی تبریزیان